هو العلیم

وجوب تعهد و التزام در روابط فردی و اجتماعی

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و نظم اجتماعی ـ

جلسه ۶۵

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللَه منَ الشَّيطان الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين

وَالصَّلوة والسَّلام عَلى سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين

مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبى ن الطّاه رين

وَاللَعنةُ عَلى أعدائِهم أجمِعين

إلى يومِ الدّين

قُلْتُ: يا أَبَا عَبْدِاللَه! ما حقيقة العبوديَّة؟! قال: **ثلاثة أَشياء، أنْ لايَرَى العبدُ لِنفسهِ فيَما خَوَّلهُ اللَه مِلكاً، لِأنَّ العبيدَ لَايكوُنُ لَهُمْ مِلكٌ، يرَوْنَ المَال مال اللَه، يضَعُونَهُ حَيثُ أمَرهُمُ اللَه بِهِ، وَلا يدَبّرُ العَبْدُ لِنفسِهِ تَدبيراً.**

بنده نسبت به امورش تدبیری نباید داشته باشد، نسبت به وضعش و حالش و موقعیتش. تدبیر به معنای ملاحظه کاریهایی که طبعاً انسان را از رسیدن به مقصود دور می‌کند و در مسیر خلاف مقصود انسان را به حرکت در می‌آورد و به جای زدودن زنگ اعتبارات و تعلّقات موجب توجّه و ارتکاز انسان به

مسائل عالم کثرات می‌شود. این کلام امام صادق علیه‌السّلام بود که عرض شد در این مسأله و در این عبارت رعایت نکاتی لازم است: مطلب اوّل رعایت تدبیر و تنظیم امور اجتماعی، دوم تنظیم و تدبیر امور شخصی در مسائل اجتماعی تقسیم کردیم مسائل را به مسائل حکومتی که راجع به کیفیت قوانین حکومت انبیاء و حکومت اولیاء الهی مطالبی در حدّ اقتضاء مجلس به عرض دوستان رسید. البتّه همه مطالب گفته نشد و احتمال دارد که در موقعیتهای دیگر نسبت به سایر مسائل اشاره‌ای بشود. مطلب دوّم مربوط به امور اجتماعی اعمّ از اشتغال، معاشرت و ارتباط با افراد است و مطلب سوّم مربوط به تدبیر امور در مسائل شخصیه.

یکی از مسائلی که متأسّفانه در میان ما مسلمانان رائج و دارج است و این مطلب به عنوان یک نقطه ضعف بسیار مهّم نسبت به سایر ملل و سایر اقوام مطرح‌هست مسأله تدبیر و تنظیم و تعهّد به امور اجتماعیست که متأسفانه در میان ما مسلمانان و با کمال شرمندگی در میان افرادی که خود را متعهّد به

حرکت در راه خدا می‌کنند دیده می‌شود با اینکه این همه از دستورات اسلام مبنی بر وفای به عهد و التزام به تعهّد و تنظیم امور از ائّمه معصومین علیهم السّلام و از اولیاء الهی در دسترس ما قرار گرفته ولی مع الأسَف گویا ما به همه چیز توجّه داریم غیر از این مسأله تعهّد اخلاقی و یا بالاتر از این اصلًا تعهّد شرعی به مطالبی که بین افراد مطرح می‌شود. به طوری که امروزه در میان اقوام و در میان ملل عدم تعهّد به مسائل اجتماعی و تعهّدات اجتماعی در میان ایرانیان ضرب المثل شده. وقتی می‌خواهند بگویند این شخص، فلانی هیچ روی کلامش حساب نکن می‌گویند مثل ایرانیها می‌ماند، یا وقتی که می‌گویند روی حرفش اصلًا حساب نشود می‌گویند نگاه کن مثل ایرانیهاست. و از نقطه نظر صداقت می‌گویند ببین که این آدم صادقی است یا آدم ...، می‌گویند مثل ایرانیهاست.

و این تعبیر مرحوم مدّرس رحمة اللَه علیه ایشان می‌فرمودند وقتی که رفته بودند در فرنگ یا از ایشان شنیده شده و همین طور از سید جمال هم این مسأله حکایت شده چون سید جمال بیش از ایشان در آن

ممالک بود، می‌گفت: در آنجا از اسلام اثری هست و از مسلمانی خبری نیست، در ایران مسلمانند و از اسلام خبری نیست. و یا اینکه اینطور که به نظر دارم ظاهراً گوته که همان نویسنده‌معروف آلمانی هست از او نقل شده که خیلی بر ضدّ اسلام مقاله داشت و اسلام و احکام اسلام را به استهزاء می‌گرفت، می‌گویند در یک مجلسی آن مبانی اصیل اسلامی را برای ایشان وقتی شرح کردند گفت: اگر اسلام این است کدام یک از ما مسلمان نیستیم. این نکته بسیار نکته، نکته مهمّی است که مسأله عدم صداقت نسبت به تعهّدات و عدم وفای به تعهّد فی ما بین متاسّفانه با کمال شرمندگی در میان ما به صورت یک امر عادی در آمده و گویا در وادی اخلاق و در مکتب فطرت و وجدان این مسأله تعهّد هیچ گونه جایی ندارد.

اگر ما به تمام روایات خصوصاً از أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام یک نظری بیندازیم، می‌بینیم که این قضیه به عنوان یک قضیه فوق‌العاده مهم برای استقرار مبانی انسان ساز اسلامی، این مسأله مورد توجّه قرار

گرفته، مسأله اتقان در عمل و مسأله استحکام و احکام در کار و صحّت عمل در ارتباطات اجتماعی و ارتباطات شخصی. آن کسی که در انجام امور نسبت به مسائل اتقان و احکام ندارد نسبت به مسائل سلوکی هم هیچ‌گونه پیشرفتی ندارد. آن کسی که نسبت به تعهّدات اخلاقیش و یا شرعیش بین افراد احساس وظیفه نمی‌کند نسبت به مسائل سلوکی یک سانت به جلو نمی‌رود، آن شخصی که نسبت به قراردادهای ما بین طرفین احساس وظیفه‌ای ندارد و خدا را جدای از این مسائل، مسائل فی ما بین می‌داند در وادی سلوک و در وادی حرکت بیش از یک مدّعی نیست. سلوک به معنای انطباق‌نفس با واقعیتها و با مسائل فطریست نه اینکه سلوک عبارت است از یک سری کارهایی انجام دادن و نمازی را خواندن و اورادی را گفتن و بعد به هر کاری دست زدن و به هر عمل خلافی اشتغال پیدا کردن و هر ارزشی را زیر پا گذاردن. دقیقاً به خاطر دارم در زمان طفولیت که مرحوم والد ما با بعضی از اختلافات بین دوستانشان مواجه بودند در مسائل شغلی، آنها برای رفع اختلاف پیش ایشان آمده بودند، چند روز در

منزل همین‌طور رفت و آمد می‌کردند. من در آن موقع سنّم حدود هشت سال نه سال، یک طفلی بود که ما به عنوان به اصطلاح یک عضو زائد در یک گوشه مجلس می‌نشستیم و به مسائلی که بین اینها ردّ و بدل می‌شد گاهی اوقات صدای اینها هم بالا می‌رفت و گاهی اوقات به تشاجر می‌رسید و اینها، ما توجّه می‌کردیم و خیلی خوشمان می‌آمد. می‌دیدیم که هر چه اینها با هم داد و بیداد می‌کنند و بر سر همدیگر می‌زدند ما بیشتر کیف می‌کردیم. خوشمان می‌آمد که خوب مجلس سوت و کور نیست الحمدلله.

ولی در همان موقع یادم هست به تنها چیزی که فکر می‌کردم این بود که اینها سالکند؟ اینها افرادی بودند که شاگرد فلان آقا بودند؟ اینها همان افرادی بودند که مدّعی رفاقت با مرحوم آقا هستند؟ اینها همان افرادی هستند که در مجالسشان حافظ می‌خوانند و دعای جوشن می‌خوانند و دعای سمات و اینها می‌خوانند اینها همانها هستند؟ یعنی برای یک طفل هشت ساله، نه ساله این مسأله قابل هضم نبود.

چرا؟ چون راهی را که من می‌دیدم آن راه، راه خلاف فطرت و خلاف وجدان بود. تو برو تمام دیوان حافظ را از اوّل تا آخرش بخوان آن دیوان تو سرت بخورد، وقتی که صبح در میان اجتماع و در ارتباط با افراد دیگر با کار خودت و با راه خودت به همان حافظ و مکتب حافظ خیانت بکنی این چه حافظ خواندنی است؟ و این چه دعای جوشن خواندنی است؟ و چه ذکر گفتنی است؟ آیا صحیح است که یک شخص که خود را منتسب به فلان کس می‌داند در بازار، در اجتماع از نقطه نظر عمل به نحوی باشد که بگویند نگاه کن، ببین این شاگرد فلانیست آنوقت افراد بی بند و بار اخلاقی بیایند فرد را و مکتب آن فرد را مورد تمسخر قرار بدهند برای چی؟ برای اینکه او یک فرد لاابالی در ارتباط با مسائل اخلاقیست، در ارتباط با تعهّدات است. درست. این نیست. این راه و روش سلوک نیست، این راه و روش افراد عادّی اجتماع نیست چه برسد به افرادی که مدّعی پیروی راه بزرگان هستند. یک روز در روز جمعه چون بنا دارم بر اینکه در مطالبی را که عرض می‌کنم اکثراً از خود مطالبی که از مرحوم

پدرم در این ارتباط شنیدم برای رفقا و دوستان عرض کنم یک روز یادم است در روز جمعه مرحوم آقا راجع به این آیه شریفه داشتند برای رفقا در مسجد قائم طهران، داشتند صحبت می‌کردند که(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا)[1] در کتاب، اسماعیل را ذکر کن.

البتّه مقصود از حضرت اسمعیل در این آیه آن طوری که در بعضی از روایات استفاده می‌شود حضرت اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم نبوده، اسماعیل دیگری بوده یا ممکن است همان هم باشد علی‌کلّ‌حال اسمعیل دیگری داشتیم از انبیاء که این آیه راجع به اوست (إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا) وقتی که حرفی را می‌زد روی حرفش می‌ایستاد، وقتی یک مطلبی را می‌گفت روی آن مطلب تکیه می‌کرد. اینطور نبود که بگوید من این کار را برای شما انجام می‌دهم وبعد برود دنبال کارش، اینطور نبود که بگوید این مبلغی را که من از شما قرض می‌گیرم در دو ماه دیگر می‌دهم و بعد

---

[1] ۱- سوره مریم (۱۹) آیه ٥٤

برود دنبال کارش. اینها همه خلاف است و خلاف اسلام است و خلاف شرع و حرام است. اینطور نبود که در تعهّد نسبت به افراد یک مطلبی را مطرح کند و شخص را در انتظار آن تعهّد قرار بدهد و بعد بگوید نشد. نخیر (إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ) در وعده‌ای که می‌داد صداقت داشت، استوار بود یعنی چی؟ یعنی سرش اگر می‌رفت وعده‌اش نمی‌رفت این را می‌گویند (صادِقَ الْوَعْدِ) ایشان راجع به این مسأله صحبت می‌کردند و بعد وارد مسائل اخلاقی و مسائل شرعی شدندکه یک انسان بما هو انسان تا چه رسد به اینکه این انسان مسلمان هم باشد، این انسان شیعه باشد و خود را به عنوان شیعه در جامعه مطرح کند شیعه‌ای که خود را پیرو امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌داند شیعه‌ای که خود را پیرو امام سجّاد علیه‌السّلام می‌داند که فرمود: واللَه آن شمشیری که با او سر پدرم را جدا کردند اگر در منزل من به امانت بگذارند من آن شمشیر را به صاحبش بر می‌گردانم.

شیعه‌ای که پیرو شخصی است که خود را اوّل متعهّد و اوّل صادق نسبت به تمام ارزشهای فطری و ارزشهای انسانی در میان ملل قلمداد کرده است. و با

شعار «**بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ و مَكارِمَ الأَخْلاقِ**» من مبعوث شدم تا اینکه مکارم اخلاق و کرامتهای والای انسانی اخلاقی را به انتها برسانم، و پس از احکام شرعی و تشریع الهی من دیگر حکم تشریعی مافوقی و حکم اخلاقی و قانون تربیتی مافوقی وجود نداشته باشد. این شیعه این مرد درست؟ باید به چه نحو باشد؟ باید به این نحو باشد که اگر در میان افراد آمدند گفتند صداقت را از که می‌آموزی؟ بگویند از این شیعه، وفای به عهد را از که می‌آموزی؟ بگویند از این شیعه، تعهّد نسبت به مسائل طرفین و ...؟ از این شیعه، استحکام و اتقان در امور و محکم کارکردن و دقیق کارکردن و لاابالی و سرسری ازکنار یك مسأله نگذشتن تمام اینها از این شیعه باید یاد گرفت از این شیعیان باید یاد گرفت. درست. خُب الآن هستند در میان اقوام و در میان سایر ملل افرادی که خب واقعاً کارشان کار صحیح است.

یک روز عرض کردم الآن در میان اقوام در دنیا هستند. اینطور نیست که قضیه نباشد اینطور و

مسلمان هم نیستند و مراجعه ندارند، محکمه ندارند، دادگاه ندارند، قانون به اصطلاح بگیر و ببند ندارند. همه بر طبق وظیفه خود حالا یا بر اساس اخلاق و فطرت یا براساس یک حرکت یک روال و ماشینی در آن مسأله‌اش ما خیلی نظر نداریم، نسبت به تعهّد مسائل اخلاقی خب اینها پای بند هستند. امّا ما چطور ما هم همین‌طوریم؟ بعد ایشان در آنجا یک مثال زدند یکی از دوستان آمده بود و کارش کار سیم پیچی بود. برق منازل، سیمهای برق منازل را می‌کشید و لامپ و این چیزها را. رفته بود یک سیمی را در یک فرض کنید که جایی قرار بدهد به جای اینکه هواکشی بگذارد لامپی بگذارد آن وسیله آماده نبود همین‌طور یک نواری به طور نه محکم سرسری یک نواری گذاشته بود آنجا و رفته بود. بعد از اینکه خُب از این قضیه هم مدّتی گذشته بود. بعد از یک مدّتی یکی از دوستان می‌رود در آنجا مشغول تمیز کردن و اینها می‌شود غافل از اینکه این نوار خوب پیچیده نشده، خوب این نوار آن رعایت مسائل ایمنی در این نوار قرار نگرفته. این می‌رود ظاهراً مکان هم مرطوب بوده همین که نزدیک می‌شود و

دستش می‌خورد یک مرتبه حالتی برایش پیدا می‌شود خیلی حالت عجیب، حالت برق گرفتگی و پرت می‌شود اصلًا مدّتی بیهوش بوده. و خیلی خدا به او رحم کرد نسبت به آن. بعد مرحوم آقا یادم است آن روز می‌گفتند این عملی که این شخص انجام داده است این عمل، عمل غیر الهیست.

خُب حالا بگوییم ما سالک هستیم، نماز شب هم می‌خوانیم، ذکر هم می‌خوانیم. عمل عمل غیر الهیست، درست. باید، خود ایشان هم خُب اهل فنی و این چیزها بودند دیگر، باید آن شخصی که می‌داند الآن این سیم به این وسیله متصل نیست باید انچنان عمل کند که کاملًا از نقطه نظر ایمنی بتواند که آن به اصطلاح ما آن استمدادهای ایمنی را نسبت به او انجام بدهد این می‌شود عمل، عمل سالکانه. تصوّر نکنید معنای سلوک فقط دعا گفتن است. نخیر دعا گفتن مایه‌ای ندارد.

امام سجّاد علیه‌السّلام می‌فرماید، امام سجّاد می‌فرماید: به نماز و روزه مردم نگاه نکنید، این را من اضافه می‌کنم نماز و روزه مایه‌ای ندارد شما برای

ورزش هم که شده می‌توانید بلند شوید چند رکعت نماز بخوانید، یا اینکه خواب مثلًا نیمه‌های شب از سرتان می‌پرد بلند می‌شوید خُب حالا چکار کنیم خوابمان نمی‌برد خوب حالا می‌آییم یک منّتی هم سر خدا می‌گذاریم چند رکعتی هم نماز بخوانیم مایه‌ای نمی‌برد. نماز خواندن مایه‌ای نمی‌برد، روزه گرفتن مایه‌ای نمی‌برد تازه‌صحت و سلامتی هم برای انسان می‌آورد درست شد. آنچه که مایه می‌برد تعهّد اخلاقی و تعهّد شرعی است نسبت به مطالبی که بین طرفین می‌گذرد، آنچه که مایه می‌برد به کار انداختن و توجّه به این است که الآن یک فرد در انتظار و در فکر این قضیه دارد به سر می‌برد، یک فرد دارد وقت خودش را برای این مسأله گذاشته، یک فرد در انتظار رسیدن به این مطلب است و این شخص دست توی جیبش می‌کند و همین‌طور توی خیابان راه می‌رود انگار نه انگار، این انسان اسلام ندارد، این انسان مسلمان نیست گرچه بگوید من مسلمانم، گرچه بگوید من سالکم، گرچه بگوید من شیعه هستم، نخیر. مسلمان آن کسیست که حداقل کاری را که انجام می‌دهد اینست که خودش را با حداقل مبانی و

تکالیف الهی وفق بدهد.

بعد مرحوم آقا می‌فرمودند: وقتی که به مردم قول می‌دهید یک کاری را برای آنها در یک هفته انجام بدهید باید در رأس هفته کار تمام شده باشد. هشت روز نباید بشود. وقتی که به مردم قول می‌دهید این عمل را برای آنها انجام بدهید در اساس یک مسأله باید به قانون شرع و به تکلیف الهی باید سر وقت این مسأله را تحویل بدهید، زیرا افکار شخص و انتظار شخص را شما در گرو خود گرفتید. نه اینکه امروز نشد فردا، پس فردا، هفته دیگر، دو هفته دیگر، یکسال دیگر، دو سال دیگر و إلی آخر. این عمل عمل اسلامی نیست و کسی که به این نحو عمل می‌کند بداند در آن موقع مسلمان نیست. نیست مسلمان. مسلمان کسیست که قول که‌می‌دهد به افراد باید قبل از مسائل خود به مسائل آن قول بیندیشد نه اینکه برود سرش را بگذارد روی متکّا بگیرد بخوابد خُب حالا هم نشد هم نشد. نه وقتی که نسبت به افراد تعهّد دارد باید قبل از پرداخت به مسائل خود و خانواده خود به آن تعهّد شرعی و تکلیف شرعی که

خدا برایش قرار داده باید به او بیندیشد. حالا این کار را می‌کنیم حالا آن کار را می‌کنیم این مسافرتمان را می‌رویم این پول را خرج می‌کنیم، آن را می‌خریم، آن کار را انجام می‌دهیم، بعد نشد هم نشد و این‌طور شد خُب خدا یک جوری رد می‌کند. نخیر این خبرها نیست.

همه ما باید بدانیم تمام تخلّفهایی که در تعهّدات شرعی و تعهّدات اجتماعی داریم دقیقاً بر نفس ما اثر منفی بسیار خطرناکی ایجاد می‌کند و دقیقاً بر روح ما و سلوک ما اثر فوق‌العاده سلبی به وجود می‌آورد، بطوری که در چهره‌ها هم این مساله ممکن است مشاهده بشود چرا؟ آنوقت می‌آیند به آدم می‌گویند آقا ما حرکت نکردیم، آقا چکار کنیم فلان کنیم؟ آقا چکار کنیم آنجور کنیم؟ آقا چکار کنیم؟ چکار کنیم ندارد. چکار کنیم ندارد. شما به وظیفه‌ات عمل نکردی، شما به تکلیفت عمل نکردی، شما نسبت به مسائل سست گرفتی بله؟ خُب همین است معنایش. شما مسائل را آنطوری که باید مورد توجّه قرار ندادی، شما اتقان در عمل و اتقان در کار را مدّنظر قرار ندادی.

رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلم وقتی که سعد بن معاذ که از صحابی بزرگ بود از دنیا رفت قبر کندند برای او. تشییع کردند و حضرت فرمودند که من می‌بینم که ملائکه زیر جنازه سعد بن معاذ را گرفته‌اند و دارند او را به سمت قبرستان می‌برند، در همین قبر عرض کنم که مدینه، بقیع در آنجا سعد بن معاذ در آنجا مدفون هست و در قبرستان بقیع بسیاری از صحابه بزرگ مدفون هستندها بسیاری از افراد از اقوام رسول خدا از اقوام اهل بیت چون همه آنها در مدینه بودند دیگر اکثر آنها عمرشان را و حیاتشان را در مدینه گذراندند.

بنابراین انسان با قبرستان بقیع نباید به عنوان یک قبرستان عادّی توجّه کند. باید بداند که در هر وجب به وجب این قبرستان بزرگی و ولیی از اولیاء خدا در آنجا مدفون است. با احترام انسان نسبت به این قبرستان باید یاد کند. درست؟ وقتی که، خدا اگر قسمت کند برای همه که به زیارت اعتاب مقدّسه و مدینه و مکّه مشرّف بشوند، رفقا این مسأله را فراموش نکنند که تمام قبرستان بقیع حکم حرم امام

علیه‌السّلام را دارد. وقتی که وارد قبرستان می‌شویم باید کنار در، کفشهای خود را در بیاوریم. با پای برهنه وارد قبرستان بقیع بشویم. هم کنار قبور ائمّه بقیع حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السّلام و حضرت سجّاد علیه‌السّلام و حضرت امام باقر علیه‌السّلام و حضرت امام صادق علیه‌السّلام که این چهار تا در همان قسمت جلو قرار گرفته‌اند. مبادا کسی با کفش برود و مشغول زیارت بشود! و همین طور من، مرحوم آقا از ایشان اطّلاع دارم و دیدم که نسبت به زیارت سایر قبور مانند قبر حضرت ابراهیم فرزند رسول خدا که یک قدری پایین‌تر هست و یا سعد بن معاذ که پایین‌تر قرار دارد و سایر قبور محترمه از اولیاء خدا و اهل بیت پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلم، من دیدم خود مرحوم آقا تمام این‌ها را با پای پیاده می‌رفتند به جهت احترام. علی کلّ حال این قبرستان بسیار قبرستان پر نور و قبرستان غیر عادیست.

وقتی که رسول خدا داشتند سعد بن معاذ را در قبر می‌گذاشتند این لحدی که روی قبر داشتند می‌چیدند دیدند خود حضرت رفتند پایین و

خودشان تلقین خواندند و خودشان کفن را باز کردند و برای این صحابیشان خلاصه خیلی حضرت اهتمام در این جا به خرج دادند که مورد توجّه همه قرار گرفت و خلاصه خیلی. و جالب اینجاست که این احکام در عمل و احکام در مسائل را ما در اینجا نگاه کنیم ببینیم که هر چیزی به جای خودش محفوظ. رسول خدا وقتی که داشتند لحد را می‌چیدند، خوب این سنگها و خشتها را در کنار هم قرار می‌دادند و خُلل و فُرج اینها را می‌گرفتند روزنه‌ها را مسدود می‌کردند. خیلی دقّت می‌کردند که ... این عمل عمل پیغمبر ماست. مساله، مساله عادی نیست حالا ما بودیم چکار می‌کردیم؟ دو تا بیل خاک می‌ریختیم و تمام. نه عمل، عمل پیغمبر ماست. به پیغمبر عرض کردند یا رسول خدا این که قبر است و این، شایستگی این همه‌اهتمام را ندارد. حضرت فرمودند: بله من هم می‌دانم و حتّی خود من هم یعنی این را حالا ما از زبان پیغمبر بگوییم چون در روایات و در سنّت اسلامی هست حتّی خود من هم دستور به عادی سازی قبرستان می‌دهم، خود

من هم می‌گویم باید قبرستان عادی باشد، افرادی که وارد قبرستان می‌شوند آن جنبه عبرت برای آنها احراز بشود. از عالم پس از مرگ و از این مرتبه امور اینها عبرت بگیرند. و توجّه به نفس قبور و ارتحال برای آنها باشد. زرق و برق کردن قبرستان، تمام اینها خلاف شرع است. قبرستان را به صورتی در آوردن که دارای گل و بلبل و درخت و سرو و سنبل و اینها باشد و دسته گل و اینها بردن، تمام اینها از سُنن غربی است و سنّت، سنّت خلاف اسلام است. در قبرستان فقط و فقط باید جنبه عبرت باشد. قبر، قبر عادی باشد. نباید قبر را بالا بیاورند. فقط برای افرادی که خُب اینها محلّ توجّه هستند و باید یک مقداری بالا باشد تا اینکه خصوصیتی پیدا بکند از میان بقیه، بزرگی هست در یک قبرستانی هست. امّا اضافه بر این مقدار نخیر، قبر باید قبر عادی باشد، مسطّح باشد. حالا یک سنگ عادی هم رویش بیندارند برای مشخّص شدن که بروند فاتحه بخوانند، این مقدار اشکال ندارد. امّا اضافه بر این مقدار، سرسبز کردن و آن را از آن حالت اعتبار و عبرت گذاری در آوردن، تمام اینها خلاف است. درست شد؟ باید قبرستان،

قبرستانی باشد که انسان وقتی وارد آن قبرستان می‌شود حالش تغییر کند. نگاه به این قبور که می‌کند همه در اینجا افتاده‌اند، خود را داخل در این قبور احساس کند، آن جنبه تعلّق به دنیا و تعلّق به پشت سر در وارد شدن به قبرستان از او باید گرفته بشود. هنگام خروج از قبرستان با هنگام ورود او باید تفاوت داشته باشد. درست شد؟ حالا ما می‌رویم در قبرستانها انگار وارد یک پارک شده‌ایم. وارد قبرستان می‌شویم انگار وارد یک جای با سرسبز و خرّم. و می‌گویند خُب بالآخره بازمانده‌ها می‌آیند دلشان شاد می‌شود و اینطور می‌بینند. نه بازمانده کیست؟ الآن باید بازمانده از این گذشته عبرت بگیرد و این قبور او را برای خود فرض کند. التفات می‌کنید و خود را به جای او قرار بدهد تا بتواند این حرکت برای او مفید باشد و این رفتن موجب تنبّه او باید بشود. درست شد؟

رسول خدا فرمودند: بله من هم خودم همین‌طور هستم و خودم هم توصیه به این می‌کنم ولی دستور من این است: حضرت فرمودند: **رحم الله من عَمِل عملًا**

صالحاً فَأَتْقَنَه خدا پدر و مادر آن کسی را بیامرزد که وقتی که یك کار صالح، کار فاسد که آنکه هیچ، اصلاً بحشش نیست، یك کار صالحی را که انجام می‌دهد درست انجام بدهد. اوّلًا کار، کار صالح باشد فاسد نباشد، کار شبهه ناك نباشد، کاری که در آن شك و شبهه وجود دارد نباید باشد. ثانیاً، اتقنه محکم باید انجام بدهد، درست باید انجام بدهد. بعد به واسطه یك مسأله‌ای اینها از بین می‌رود، خُب می‌رود آن یك مطلب دیگر است. آن یك مسأله دیگر است. درست شد؟ آنوقت در همین جا این نکته مورد نظر من است که هر چیزی در جای خودش مورد حساب است. بعضی‌ها نسبت به سعد بن معاذ احساس غبطه خوردند ای کاش ما هم بجای او بودیم. خوشا به حالت ای سعد اینطور بودی رسول خدا آمده در قبر کفن تو را باز کرده. خودش برای تو لحد قرار داده. خودش قبر تو را آماده کرده خُب یك همچنین چیزی برای شخصی. حضرت فرمودند: نه نه اینطور نیست مسأله هر چیزی در جای خودش است. الآن شما نمی‌دانید که این

عذاب قبر چه طوری این، فشار قبر نه عذاب قبر، این فشار قبر چطور این بدن سعد را در میان خودش فشرد و چطور او را در میان خود گرفت و در تحت فشار عجیب و شدیدی قرار داد. خیلی همه تعجّب کردند، چطور یا رسول اللَه؟ حضرت فرمودند: زیرا این شخص در میان اهل خود و در میان خانواده خود سوء خلق داشت، با زن و بچّه خود سوء خلق داشت، برای همین مسأله فشار قبر آمده او را گرفته. خیلی مرد بزرگی است‌ها، پیغمبر اینطور می‌کند، ملائکه در تشییع او شرکت می‌کنند خودش برای او اینطور می‌کند، ولی چون آن عمل خلاف را در دوران حیات انجام می‌داد اینجا باید حسابش را پس بدهد و از این مسأله باید عبور کند. هر چیزی باید به جای خود و درست قرار بگیرد این می‌شود دین متقن. دینی که سرسری نیست، دینی که تمام اسّ و اساسش بر اتقان است.

لذا در تمام مسائل ما این مسأله اتقان را می‌بینیم این مسأله اتقان را مشاهده می‌کنیم، این مسأله احکام را مشاهده می‌کنیم. کلام اولیاء و کلام بزرگان را

وقتی که ما ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم نسبت به هر کسی و نسبت به هر شخصی با اشتغال او و با امور اجتماعی او توصیه به بهترین می‌کردند. اگر یک شخصی طالب بود طالب علوم دینی بود وقتی که می‌خواست مشغول بشود می‌گفتند یک دقیقه وقتت را بیخود نگذران. این عمری را که خدا به تو داده است برای تحصیل علوم، ایشان می‌فرمودند اگر ده برابر کند باز هم جا دارد. اگر ده برابر بکند باز هم نیاز به تحصیل و نیاز به استدراک و صعود از قلل فهم و ادراک وجود دارد. همیشه ایشان در توصیه‌شان به بهترین توصیه می‌کردند. وقتی که یک نفر طالب علوم دینی بود می‌گفتند یک ساعت وقتت را نباید تلف کنی، یک دقیقه وقتت را تلف نکن. تمام امور را مقدّمه برای رسیدن به درس قرار بده. برای درست نگو من کار دارم برای کارهایت بگو من درس دارم. مباحثه‌ات را باید اینطور بکنی، پیش مطالعه را باید اینطور بکنی. درس را باید اینطور بخوانی، باید تمام همتّت رسیدن به آن آخرین قلّه از مراتب علمی باشد این توصیه‌ای که ایشان می‌کردند.

راجع به دوستانی که در سایر رشته‌ها بودند

فرض کنید رشته‌های مهندسی و پزشکی و سایر مسائل و علوم دانشگاهی بودند، می‌گفتند باید به آخرین مرتبه از آن اشتغالی که دارید برسید. هیچ وقت به کم اکتفا نکنید. اگر پزشک می‌خواهید بشوید باید پزشک متخصّص یا فوق متخصّص بشوید، اگر به یک تجربه‌ای می‌خواهید برسید باید به بهترین برسید. اصلًا به طور کلّی طرز تفکّر ببینید این مسأله آن مسأله‌ای است که من می‌خواهم به آن نتیجه برسم‌ها! طرز تفکّر یک ولّی الهی بهترین است. چرا؟ چون نظام آفرینش بر بهترین قرار گرفته. خودشان در مراجعاتی که به افراد داشتند، در مراجعاتی که به اطبّاء داشتند به بهترین طبیب در همان رشته خودش مراجعه می‌کردند. مثلًا داخلی خُب در آن موقع که بود، چشم در آن موقع که بود مثلًا گوش و حلق و بینی در آن موقع که بود.

یک مرتبه من فرض کنید که بنده زاده که مریض شده بود برده بودم در مشهد پیش یکی از همین اطبّاء، اطبّاء اطفال بود خوب هم بود ولی خُب حالا در همان حدّ، در آن رتبه اعلا و اینها نبود ولی خُب

بالاخره طبیب بود و طبیب خوبی بود. وقتی ایشان شنیدند گفتند: چرا پیش فلان کس نبردید؟ چرا پیش فلان کس نبردید؟ ببینید خُب این چه مسأله‌ای را می‌خواهد نشان بدهد؟ این را می‌خواهد نشان بدهد که یک سالک باید در هر قدمی که بر می‌دارد متقن باشد. تصّور نکنید این فقط یک مسأله ظاهریست نخیر او به این نحو بود تا به این مرتبه رسید. اگر در فکر او و در راه او و در مسیر او این نحو نبود به این نحو نمی‌رسید و به این مرتبه نمی‌رسید. البتّه هر شخصی بنا بر استعداد خودش. لازم نیست که حالا فرض بکنید که هر شخصی مثلًا می‌تواند به هر مرتبه‌ای برسد یا هر رتبه‌ای را بخواهد حیازت‌بکند نخیر. افراد استعدادات مختلفی دارند، ولی صحبت در این است در آن مقدار کششی که وجود دارد و در آن مقدار وسعتی که وجود دارد در همان مقدار کوتاهی روا نیست. این نظام آفرینش که بر نظام احسن و اتقن قرار گرفته است اگر انسان بخواهد به سمت این نظام اتقن که نظام تکوین است با تربیت و با تبعیت تشریع بخواهد حرکت بکند باید خود را ملزم کند که طبق آنچه را که برای او خدای تعالی

مقرّر کرده است باید بر طبق او باشد. اگر نباشد ضرر می‌کند، ضرر می‌کند. یعنی اگر انسان نسبت به تعهّدی که دارد نسبت به اتقان در مسائلی که دارد بخواهد کوتاهی کند این مسأله قطعاً در نفس او اثر منفی می‌گذارد. مسأله از هم جدا نمی‌شود.

لذا یکی از بسیار، یکی از، بلکه یا می‌توانم بگویم مهّم‌ترین و پر اهمیت‌ترین مسأله‌ای که برای سالک وجود دارد مسأله یقین و استحکام به راهی است که دارد آن راه را می‌رود. افرادی که دچار شک و وسوسه هستند، وسوسه در مسائل ظاهری اینها به هیچ وجه من الوجوه در مسائل سلوکی پیشرفت ندارند. اگر صد سال نماز شب بخوانند حرکت نمی‌کنند چون سلوک با وسوسه مخالف است، در تعارض است، در دو نقطه مخالف هستند. کسانی که وسوسه دارند نسبت به طهارات و نجاسات وسوسه دارند، کسانی که نسبت به انجام یک عملی مرتباً دچار وسوسه می‌شوند، مرتباً دچار شک می‌شوند اینها هیچ حرکت سلوکی ندراند و اصلًا شکّ با حرکت سلوکی و با راه خدا منافات دارد. کسانی که

نسبت به مسائل احتیاط می‌کنند افرادی که مرتباً احتیاط می‌کنند. در احکام شرعی مرتباً احتیاط می‌کردند اینها آن عمل شرعی تأثیر معنوی در آنها ندارد. و به شدّت نسبت به افرادی که به جای فتوا و به جای اجتهاد مرتباً مردم را دعوت به احتیاط می‌کردند ایشان معترض بودند. می‌گفتند می‌توانی فتوی بده، نمی‌توانی نده. این احتیاطها چیست؟ چرا احتیاط چیست؟ احتیاط یعنی عدم یقین به حکم، شکّ در حکم، شکّ در تکلیف، مکلّف وقتی که می‌خواهد یک عملی را انجام بدهد نمی‌داند این درست است یا آن درست است کدام؟ بالاخره در آن عملی که انجام می‌دهد چه نیتی بکند؟ می‌فرمودند: آن عملی برّنده و قاطع تعلّقات و حرکت دهنده برای نفس به سوی تعالیست که آن عمل، عملی باشد از روی جزم، عملی باشد از روی یقین. این عمل من است که دارم انجام می‌دهم این تکلیف من است که دارم انجام می‌دهم. این را انجام بدهم و آن را هم انجام بدهم نمی‌دانم کدام یک از این دو درست است این نمی‌تواند کاری انجام بدهد. البتّه این مسأله نسبت به مسئله عبادیست‌ها. نسبت به مسائل عادی

خود احتیاط گاهی اوقات خودش موجب احکام در عمل است.

فرض کنید که یک طبیبی خُب آن مرض برایش مشخّص نشده از میان بیست تا احتمال از میان سی تا احتمال دو احتمال را برایش منجّز است، خُب باید برای هر دو دوا بدهد. خب نمی‌تواند آن مسأله دیگر را رها کند. این، در اینجا این احتیاط با اتقان در عمل منافات ندارد بلکه در راستای احکام در عمل قرار می‌گیرد. امّا در مسائل عبادی مکلّف باید از روی یقین این عمل را انجام بدهد، اینکه این عمل اوست. حالا این کار را انجام بدهم احتیاطاً هم این کار را انجام بدهم این موجب تردید در نفس و در نتیجه عدم آن تأثیر گذاری لازم را برای حرکت و برای عبور انسان دارد.

البتّه راجع به این قضیه بعداً باز صحبت می‌شود فعلًا به عنوان گذرا خدمت دوستان عرض کردم، همین مسأله در مورد مسائل سلوکی است. در مورد مسائل سلوکی است. کسی که وسواس دارد سالک نیست. کسی که وسواس دارد نمی‌تواند حرکت

بکند. کسی که نسبت به مسائل وسواس دارد و نمی‌داند ...

آقایان! دوستان! ما مگر غیر از آنچه که از بزرگان و از ائمّه در کارهایمان در کارهایی که انجام می‌دادند ما دیدیم باید تبعیت کنیم؟ ما غیر از آنچه که مگر از آنها مشاهده می‌کردیم، آن لباسی را که ما می‌پوشیم آن لباس را هم آنها هم می‌پوشیدند. آن کارهایی که ما در طول روزمرّه انجام می‌دهیم آن کارها را آنها هم انجام می‌دادند، آنها هم انجام می‌دادند. آن برنامه‌های اشتغال، بازار و تجارت و بیا و برو و درس و بحث و مسائل منزل و خارج و اینها که بودیم آنها هم انجام می‌دادند. هیچ وقت آنها امر غیر عادی انجام نمی‌دادند. در مسأله طهارات و نجاسات و در مسائل عبادات هیچ وقت آنها نمی‌آمدند یک مسائل غیر عادی را به خود بوجود بیاورند یک حریمی دور خود بوجود بیاورند، اصلًا نجاست به آنها هیچ ترشّح نکند. دیده‌اید بعضی‌ها می‌گویند در این چیزها که فرض بکنید که اهل بعضی از کارهای غیرعادی می‌گویند فلانی را برد در کجا دورش یک خط کشید نمی‌دانم توی این خط دیگر فرض بکنید حیوانات

داخل نمی‌شدند نمی‌دانم مار و عقرب داخل نمی‌شدند سوسک و نمی‌دانم از این حرفها نمی‌آمدند. اینها که برنامه‌شان اینطور نبود. دور خودشان و دور حدود خودشان یک خط نمی‌کشیدند که حالا فرض کنید که ترشحی به آنها نشود یا فرض کنید که ... نه عادی، همان لباس کتان و پشمی که ما می‌پوشیم آنها هم می‌پوشیدند. همانطوری که ما در زندگی کار انجام می‌دهیم آنها هم انجام می‌دادند. همانطور که ما با این مسائل در ارتباط هستیم آنها هم ارتباط داشتند، همانطور که ما تکبیرة الإحرام می‌گوییم آنها هم همین‌طور تکبیرة الاحرام ... هیچ وقت دیده‌اید فرض بکنید که من ندیدم در تمام که یک فرض کنید ولّی خدا یا فرض کنید که حالا به ولایت هم نرسیده در طول ولایت، در طول حرکت، در طول سلوک مرتباً بگوید اللَه اکبر دوباره دست را ... نشد دوباره اللَه اکبر، نشد این چیزها را نداریم. این چیزها را اصلًا مشاهده نکردیم. یا فرض کنید که نسبت به ادای کلمات در نماز آنچنان در تلفّظ فرو بروند که اصلًا نفهمند خدا

کجای قضیه است، پیغمبرش کجای قضیه است، نمی‌دانم فرض کنید با کی دارند حرف می‌زنند؟ تو داری با خودت حرف می‌زنی یا داری با خدا حرف می‌زنی؟ تو داری جمله پردازی می‌کنی یا داری با خدا حرف می‌زنی؟ آقا جان نمازی که می‌خوانی خدا در مقابل شماست فرض بکنید الآن خدا آمده در اینجا یا فرض کنید که حالا خدا که نمی‌تواند بیاید، حالا یک مثال چیز بزنیم:

فرض کنید که امام زمان علیه‌السّلام، امام زمان ارواحنا فداه حضرت آمده‌اند تشریف آورده‌اند در اینجا و شما می‌خواهید یک مطلبی را فرض کنید که می‌خواهید به امام زمان بگویید. یابن رسول اللَه ما، حاجات ما را ... چکار می‌کنید! یا بن رسول اللَه حاجات ما را اینجوری حرف می‌زنید؟ ح را از آن مخرج. حضرت می‌گوید چه داری می‌گویی؟ با من داری حرف می‌زنی یا داری مرتباً حرفت را درست می‌کنی؟ مسأله نماز همین است، مسئله نماز همین است. یابن رسول اللَه حاجات ما را روا بفرمایید. این چه قسم صحبت کردن است؟ یابن رسول اللَه حاجات ما را بده. خب همین جور ما باید با خدا

صحبت کنیم. خدا هم همین‌طور در مقابل ماست. خدا می‌گوید آخر تو داری با من حرف می‌زنی یا داری عبارت نماز را ادا می‌کنی؟ و واقعاً چقدر ما دور هستیم و چقدر از آن منبع شریعت فاصله گرفتیم که تمام کارهای ما و تمام عبادات ما و تمام آنچه را که موجب قرب ما هست و باید این عمل در راستای حرکت ما و عبور ما و توجّه نفس ما قرار بگیرد به سمت پروردگار، صرف در امور ظاهری و لفظ پردازی و تعبیرات و این کار را درست بکنم و آن کار را انجام بدهم و اینطور بکنم به طوری که اصلًا از خدا خبری نیست در کار ما، از خدا خبری نیست در عبادت ما.

اینجاست که مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه به مرحوم مطهری فرمودند: پس کی نماز می‌خوانی؟ تو که دائماً، حالا صد رحمت به مرحوم مطهّری که باز در حال نماز مشغول تخلیه خواطر و مشغول تخلیه افکار است. ما مشغول تخلیه افکار هم نیستیم، ما مشغول پرداختن به الفاظیم که (وَ لَا الضَّالِّينَ) ضادش از کجای دهان برآید و فرض بکنید که

(نَسْتَعِينُ) عین از کجا بیاید؟ نه آقاجان عین از هرکجا می‌خواهد در آید، در آید، ضاد از هر جا می‌خواهد بیاید، بیاید. ببین الآن به چی داری فکر می‌کنی؟ با کی داری حرف می‌زنی؟ چه شخصی در مقابلت است؟ چرا؟ چون در مقابل نمی‌بینیم کسی را. اگر در مقابل می‌دیدیم که آن کسی که داریم با او صحبت می‌کنیم در جلوی ما ایستاده، در کنار ما ایستاده، پشت سرماست، و در بالای ماست و در تمام جوانب وجودی ماست، آن موقع اصلًا دیگر به لفظ فکر نمی‌کردیم. بله انسان باید ابتداعاً در آن حدود امکان نسبت به قرائت اهتمام داشته باشد، امّا وقتی که آن قرائت را دیگر یاد گرفت دیگر نباید در ذهنش دنبال(وَ لَا الضَّالِّينَ) باشد، اگر دنبال (وَ لَا الضَّالِّينَ) بودید همان مقدار خدا پنهان شد. حالا من دیگر مطلب را گفتم. اگر دنبال (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) به همان مقدار خدا پنهان شد، رفت. شما ماندید و یک الفاظ، شما هستید و یک مقدار رنج و تعبی که نتیجه کافی و لازم را برای شما به ارمغان نیاورده. درست؟

لذا در مسأله وسواس در این مسأله نهایت کلام

بزرگان این بود که سالک نباید وسواس داشته باشد. سالک نباید داشته باشد. باید وسواس را ترک کند. تا احتمال می‌دهد اشتباه کرده اعتنا نکند باید بگوید درست است، شما می‌خواهید قبول بکنید این نماز را یا خدا می‌خواهد قبول بکند؟ خدا می‌گوید این درست است. خدا می‌گوید درست است دیگر. شما می‌خواهید این را بپذیرید یا خدا می‌خواهد بپذیرد؟ آنوقت این مسأله موجب می‌شود که انسان در درون خودش و در نفس خودش نسبت به هر مطلبی که پیش بیاید شک می‌کند و این شخص هیچ وقت نمی‌تواند قدم روی قدم بگذارد. هیچ وقت نمی‌تواند رشد داشته باشد. درست شد؟ این از مسائل.

البتّه راجع به مسائل اجتماعی و بعضی از خصوصیات دیگر مطالب دیگری هست و همین‌طور راجع به مسائل شخصی ارتباطات، ارتباطات با افراد که تمام‌اینها در قالب تدبیر و در قالب تنظیم می‌تواند قرار بگیرد که امیدواریم اگر خداوند توفیق بدهد در فرصتهای دیگر در خدمت دوستان باشیم. خداوند ان‌شاءاللَه ما را در زمره

عاملین به تکالیف خودش قرار بدهد، و تصوّر نکنیم که فقط پرداختن به یک سری امور و بعضی از تصوّرات و تخیلات و خود را در قالب و جریان دیدن، مطلب را تمام می‌کند و بدون توجّه به آنچه را که خدای متعال به عنوان تکلیف و به عنوان وظیفه، همانطوری که بزرگان هم فرمودند.

یادم است مرحوم آقا در سال آخر حدود یک سال آخر حیاتشان یک صحبتی را فرمودند که در ابتدای آن صحبت این جمله و این عبارت در ذهنم هست که فرمودند رفقا تصّور نکنید که سلوک با شعار تمام می‌شود و سلوک بدون عمل انسان را به نتیجه می‌رساند، اینطور نیست. بعد فرمودند من وظیفه خودم را در ابلاغ ادا کردم دیگر خودتان می‌دانید، در روز قیامت نیایید بیایید بگویید که ما اینطور نشدیم، ما آنطور نشدیم، ما چه نشدیم. سلوک بدون عمل و سلوک بدون تعهّد نسبت به مسائل و سلوک بدون اتقان هیچ ثمره‌ای را برای انسان ندارد، بلکه بخواهم عرض بکنم کار را در آنطرف مشکل می‌کند. چون خدا می‌گوید من چشمت را باز کردم حالا افراد دیگر خب ممکن

است بیایند بگویند خدایا متوجّه نشدیم. مطلب به گوش ما نرسید. مسأله را ما نیافتیم. ولی وقتی که خدا چشم را باز کرد آن موقع کار دیگر مشکل است.

امیدواریم که خداوند دست ما را بگیرد و ما را موفّق کند بر اینکه آنطور که می‌خواهد باشیم امیدواریم که خداوند متعال در این ایام محترم که ایام ذیقعده و ذیحجّه هست و بسیار تأکید شده در روزه گرفتنش مخصوصاً در آن دهه اوّل ذیحجّه و در توجّه و ابتهال همان طوری که مرحوم آقا هم دستور می‌دادند نسبت به دوستانشان در همین چهل روز که از آن تعبیر به اربعین حضرت موسی می‌شود، امیدواریم که خداوند در این ایام مبارک از آن فیوضاتی که برای اولیاء خودش مقدّر کرده است ما را بی نصیب نگرداند.

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد